

آذری طوسی

نورالدین حمزة بن علی ملک (عبدالملك) طوسی بیهقی معروف بشیخ آذری از مشاهیر سالکان طریقت و شعرای معروف قرن نهم بوده پدرش در روزگار سرداران صاحب اختیار اسفراین بود در حدود ۷۸۴ متولد شده در تاریخ هشتصد در نزد خالوی خود قصه خوان امیر تیمور بقراباغ رفته و در آنجا مدتی بالغ بیک همبازی و سپس از آنکه از تحصیل فارغ گردید بطبع آزمائی مبادرت کرد و قصیده بطرز چیستان در مدح شاه رخ سلطان گفت که مطلعش این است :

چیست آن آبی که تخم فتنه برمی افکند خسرو گردون زسهم او سپرمی افکند

خواجه عبدالقادر عودی مراغه که حافظ قرآن و موسیقی شناس معروف بود (۷۵۴-۸۳۷) بمعارضه شیخ آذری برخاست و او را در چند قصیده سلمان ساوجی امتحان کرد چون از عهده برآمد مورد تحسین شاه گردید و ویرا وعده ملك الشعرائی داد . در اثنای این حال شیخ را شوری در سر و سوزی در دل پدید آمد که قدم در کوی فقر و فنا نهاد و طریق تصوف پیش گرفت و بصحبت شیخ محیی الدین طوسی غزالی مشرف گردید و از وی اخذ طریقت نمود و در ملازمت وی عازم زیارت مکه شد چون در حلب شیخ محیی الدین رخت ازین جهان بدربرد (۸۳۰) پس از آن بشاه نعمت الهولی قدس سره مراجعه کرد و مدتی در خدمت سیدسالك طریق طریقت پیمود و از وی اجازت و خرقه دریافت و مدتی از عمر خود بسیاحت گذرانید و چندی در هند در زمان سلطان امدشاه بهمنی (۸۲۵-۸۳۸) اقامت گزید.

سلطان در تکریم و تعظیم وی مبالغت می فرمود و شیخ نیز در مدح سلطان و تعریف شهر و عمارتی که تزیین بنا نهاده بود قصیده ها گفت و صله های شایان دریافت و بر حسب خواهش شاه بنظم بهمن نامه آغاز کرد چون بداستان آن شهریار رسید منظومه را بنظر شاه رسانید و اجازه خواست که بایران برگردد شاه اجازت فرمود و گفت پس از محمد کیو دارا من بادیدار شما خرسندم شیخ چون آن لطف و عنایت از شاه بدید عزم رجعتش با قیامت مبدل گردید فرزندان را از ولایت طلب نمود اتفاقاً در آن ایام قصر دارالاماره با تمام رسید و شیخ این دو بیت را در تعریف بنای آن گفت :

حبذا قصر مشید که ز فرط عظمت آسمان سده از پایه این در گاهست
 آسمان هم نتوان گفت که ترک آبادست قصر سلطان جهان احمد بهمن شاه است

و ملاشرف الدین مازندرانی که از خطاطان معروف بود آنرا بخط جلی نوشت و سنگ تراشان آنرا در سنگی بزرگ کنده و بالای درگاه نشانند روزی چشم شاه بدان سنگ افتاد از شاهزاده علاءالدین پرسید که این شعر که سروده گفت شیخ آذری شاهرآ عظم پسند افتاد شاهزاده چون شاهرآ شکفته خاطر یافت بعرض رسانید که شیخ بمقتضای حب الوطن من الایمان اراده بازگشت ایران را دارد و میگوید اگر شاه رخصت انصراف فرماید نیمی از ثواب حج خود را بشاه تقدیم می دارم شاه از شنیدن آن شکفته تر شد در ساعت باحضر شیخ فرمان داد و خازن را بفرمود که چهل هزار سکه سفید که هر سکه یک تریله نقره باشد (دو مثقال و نیم) برای شیخ حاضر آورد چون شیخ را چشم بر آن نقد افتاد گفت «لایحتمل عطایا کم الامطایا کم» شاه بخندید و بیست هزار سکه نیز بدان بیفزود و در همان مجلس تشریف خاص و پنج غلام هندی را عنایت فرمود و رخصت انصراف داد شیخ چون تعهد کرده بود که در گفتن بهمن نامه کوتاهی ننماید تا در قید حیات بود از گفتن آن دریغ نکرد و برخی از اوقات خود را بدان مصروف می داشت و عرسال آنچه برشته نظم می آورد بدکن می فرستاد بالجمله بهمن نامه دکنی تا داستان سلطان عمایون شاه (۸۶۲-۸۶۵) از شیخ آذری است و بعد

ازوی نظیری و سامعی و شعرای دیگر تا انقراض دولت بهمنیه هر کدام مقداری بدان افزوده از ملاحقات بهمن نامه شیخ آذری قرار داده اند .

شیخ آذری پس از مراجعت از هند با پادشاهان بهمنی رابطه قلمی را متروک نگذاشت و گاه گاهی نامه‌های پندآمیزی بایشان می‌نوشت از جمله در سال ۸۵۵ نامه بساطان علاءالدین شاه بهمنی (۸۳۸-۸۶۱) مشتمل به پندواندرز نوشت و این نامه چنان در طبع شاه موثر افتاد که از باده پیمانی توبه نضوح کرد و جواب آنرا با خط خود نوشته بامبلغی خطیر بخراسان بفرستاد .

شیخ پس از آنکه بخراسان مراجعت کرد و از هند چشم پوشید گوشه انزوا اختیار کرد و روی از جهان و جهانیان بجهان آفرین آورد و سی سال بر سجاده طاعت بنشست و بدربار هیچ‌یک از سلاطین روی نیاورد بلکه ارباب ملک و دولت بزیراتش می‌شتافتند و ازوی همت می‌خواستند . گه پند سلطان محمد بن بایسنقر (۸۵۰-۸۵۵) هنگام عزیمت عراق بزیرات شیخ آمد و شیخ او را پند های مفید فرمود چنانکه شاهزاده راعقیدت درباره شیخ زیادت گشت و فرمود تا بدره زر پیش شیخ ریختند شیخ از قبول آن امتناع فرمود و این بیت را خواند :

زر که ستانی و بر افشایش علوم انسانی هم به از آن نیست که نستایش

مجاهد هندی که یکی از دانشمندان بود و در آن مجلس حضور داشت مشتی از آن زبرد داشت و گفت ای شیخ تو این زر را بزور بر خود حرام کردی و خدا بر من حلال فرمود سلطان از آن حالت او خندان شد .

پوشیده نماناد که شیخ آذری علی‌التحقیق بعد از ۸۳۲ از هند بایران مراجعت کرده است بعلمت آنکه آن دو بیعتی که سبب مراجعت او بایران گردید و تفصیل آن مذکور آید در تاریخ مزبور یا یکی دو سال بعد از آن روی داده است و تفصیل بدین گونه است که در سال ۸۳۲ بنا بر نوشته صاحب تاریخ فرشته جنگی در بین هوشنگ شاه پادشاه مالوه (۸۰۵-۸۳۷) و احمدشاه بهمنی روی داد که باشکست هوشنگ شاه خاتمه

یافت احمدشاه در مراجعت از آن جنگ چون بحوالی حصار بیدر رسید با جمعی از فرزندان و خواص خود بعزم شکار از لشکر جدا شدند و بهرسوی ازپی صید می تاختند تا بصحرای سبز و خر می رسیدند که در خضارت و نضارت طعنه بفردوس برین میزدشاه چون آن دشت بهشت آسا را دید در دلش گذشت که در آنجا شهری بناهد و دارالملک خود قرار دهد چون مکنون خاطر را بخواص و روسای لشکر بیان کرد همه آن را پسندیدند شاه بفرمود که معماران و بنایان دست بکار زدند و بنا به امر سلطان در محل حصار بیدر در اندک زمانی دارالاماره و قصور عالی شاهانه برافراختند و آن شهر را احمدآباد دکن نام نهادند . و دور نیست که آذری پس از زیارت بیت اله که در سال ۸۳۰ مشرف شده بود به بند رفته است و چند سالی هم در آنجا اقامت کرده شاید در حدود ۸۳۶ بایران مراجعت کرده است و اینکه می گویند آذری پس از مراجعت از هند سی سال انزوا گزید و بعبادت مشغول شده مؤید این امر است زیرا که وفات شیخ در ۸۶۶ اتفاق افتاده است .

شیخ آذری پیر و مذهب تشیع بوده و در اشعار خود صریحاً بتشیع خود اعتراف کرده است قاضی نوراله شبستری در ترجمه حال شیخ می نگارد اینکه عبدالرحمن جامی اسم شیخ را در تفحات الانس نیاورده و در بهارستان باین جمله زننده او را معرفی کرده است که : (از شعرای خراسان آذری اسفراینی است و در اشعار او طامات بسیار است) علتش همان محبت و ارادت آذری بخانواده نبوی است و در آخر کلام خود این قطعه را از قاضی میر حسین شافعی یزدی نقل میکند :

آن امام بحق ولی خدا	اسداله غالبش نامی
دو کس او را بجان بیازردند	یکی از ابله‌ی یاک از خامی

هر دو را نام عبدالرحمن است

آن یکی ابن امجم این جامی